



آموزه دوم: خوب جهان را ببین



اگر اندیشه ات را به کارگیری تا بتوانی به راز آفرینش پی ببری، دلایلی روشن به تو خواهند گفت که آفریننده مورچه کوچک، همان آفریدگار درخت بزرگ خرماست.

از شگفتی‌های آفرینش خالق بی همتا، اسرار پیچیده حکیمانه در آفریدن خفاشان است. روشنی روز که همه چیز را می‌گشاید، چشمانشان را می‌بندد؛ زیرا خفاش از حرکت در نور درخشان ناتوان است و تاریکی شب که هر چیز را به خواب فرومی‌برد، چشمان آنها را باز می‌کند؛ پس او در روز، پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد و شب را چونان چراغی برمی‌گزیند تا در پرتو تاریکی آن، روزی خود را جست و جو کند.

قلمرو زبانی: خالق: آفریدگار / اسرار: رازها (هم آواگونه؛ اصرار: پافشاری) / حکیمانه: حکمت‌آمیز / خفاش: شب پره / فرومی‌برد: (بن ماضی: فروبرد، بن مضارع: فروبر) / دیده: چشم / چونان: همانند / برگزیدن: انتخاب کردن (بن ماضی: برگزید، بن مضارع: برگزین) / روزی: رزق / **قلمرو ادبی:** پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد: کنایه از اینکه می‌خواهد / شب را چونان چراغی برمی‌گزیند: تشبیه / پرتو تاریکی: متناقض نما (سالیهای آینده خواهید خواند)

پروردگار، بال‌هایی برای پرواز آنها آفرید، این بال‌ها همانند لاله‌های گوش اند؛ بی پر و بدون رگ‌های اصلی، اما تو جای رگ‌ها و نشانه‌های آن را به خوبی، می‌بینی. بال‌هایی که نه آن قدر نازک هستند که درهم بشکنند و نه چندان محکم که سنگینی کنند. در حالی که فرزندان‌شان به آنها چسبیده اند، پرواز می‌کنند. فرزندان از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندامشان نیرومند شود و بال‌ها، قدرت پرواز کردن پیدا کند و بدانند که راه زندگی کردن کدام است.



گوش: تشبیه

قلمرو زبانی: آفریدن: خلق کردن (بن ماضی: آفرید، بن مضارع: آفرین) / دیدن: نگرستن (بن ماضی: دید، بن مضارع: بین) / شکستن: (بن ماضی: شکست، بن مضارع: شکن) / کردن: (بن ماضی: کرد، بن مضارع: کن) / چسبیدن: (بن ماضی: چسبید، بن مضارع: چسب) / شدن: (بن ماضی: شد، بن مضارع: شو) / دانستن: (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / **قلمرو ادبی:** این بال‌ها همانند لاله‌های



اکنون اگر می‌خواهی، در مورد شگفتی آفرینش ملخ، سخن بگو که خدا برای او دو چشم سرخ و دو حذقه، چونان ماه تابان آفرید، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشید. ملخ، حواسی نیرومند و دو دندان پیشین دارد که گیاهان را می‌چیند و دو پای داس مانند که اشیاء را برمی‌دارد. کشاورزان از ملخ‌ها می‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند؛ حتی اگر همه متحد شوند، ملخ‌ها نیرومندانه وارد کشتزار می‌شوند و آنچه میل دارند، می‌خورند؛ در حالی که تمام اندامشان، به اندازه یک انگشت باریک نیست.



قلمرو زبانی: حدقه: چشم خانه، کاسه چشم / تابان: تابنده / متناسب: هماهنگ / بخشیدن: دادن (بن ماضی: بخشید، بن مضارع: بخش) / دندان پیشین: دندان جلویی / چیدن: (بن ماضی: چید، بن مضارع: چین) / برداشتن: (بن ماضی: برداشت، بن مضارع: بردار) / ترسیدن: (بن ماضی: ترسید، بن مضارع: ترس) / اشیا: چیزها، ج شیء / داشتن: (بن ماضی: داشت، بن مضارع: دار) / کشتزار: مزرعه / خوردن: (بن ماضی: خورد، بن مضارع: خور) / **قلمرو ادبی:** چنان ماه تابان آفرید؛ دو پای داس مانند: تشبیه

به مورچه و کوچکی **جَنّه** آن بنگر که چگونه **عظمت خلقت** او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود. نگاه کن چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. او دانه‌ها را به لانه خود می‌برد و در جایگاه ویژه، نگه می‌دارد و در فصل گرما برای خوراک زمستان می‌کوشد. اگر اندیشه کنی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی خواهی شد!

قلمرو زبانی: جَنّه: پیکر / نگرستن: (بن ماضی: نگریست، بن مضارع: نگر) / **عظمت:** بزرگی / **خلقت:** آفرینش / بردن: (بن ماضی: برد، بن مضارع: بر) / **قلمرو ادبی:**

از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در استوارترین شکل بیافرید؛ با بال‌های زیبا که پرهای آن به روی یکدیگر انباشته شده و دُم کشیده‌اش که آن را چونان چتری گشوده است که طاووس آن را بر سر خود سایبان می‌سازد؛ گویی بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است. اگر رنگ‌های پر طاووس را به رویدنی‌های زمین تشبیه کنی، خواهی گفت: «دسته گلی است که از شکوفه‌های رنگارنگ گل‌های بهاری فراهم آمده است»، و اگر آن را با پارچه‌های پوشیدنی همانند سازی، چون پارچه‌های زیبایی پرنقش و نگار است. پرهای طاووس، چونان برگ خزان دیده، می‌ریزد و دوباره می‌روید تا دیگر بار شکل و رنگ زیبای گذشته خود را بازیابد. اگر در تماشای یکی از پرهای طاووس دقت کنی، لحظه‌ای به سرخی گل، و لحظه‌ای دیگر به سبزی و گاه به زردی زیر ناب، جلوه می‌کند.



بر فراز گردن طاووس، به جای یال، کاکلی سبزرنگ و پرنقش و نگار رویده است. در اطراف گردنش، گویا چادری سیاه افکنده، پنداری با رنگ سبز تند در هم آمیخته که در کنار شکاف گوشش، جلوه خاصی دارد. کمتر رنگی می‌توان یافت که طاووس از آن در اندامش نداشته باشد.

قلمرو زبانی: استوار: محکم، راست و درست / انباشتن: انبار کردن (بن ماضی: برگزید، بن مضارع: برگزین) / چنان: همانند / گشودن: باز کردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / ساختن: (بن ماضی: ساخت، بن مضارع: ساز) / گویی: پنداری؛ مانند اینکه / برافراشتن: بالا کشیدن (بن ماضی: برافراشت، بن مضارع: برافراز) / رویدنی: گیاه / آمدن: (بن ماضی: آمد، بن مضارع: آ) / پوشیدنی: جامه / ریختن: (بن ماضی: ریخت، بن مضارع: ریز) / خزان: پاییز / رویدن: رشد کردن (بن ماضی: رست، بن مضارع: رو) / بازیافتن: (بن ماضی: بازیافت، بن مضارع: بازیاب) / زر: طلا / ناب: سره، خالص / جلوه کردن: نمایش دادن / فراز: بلندی، بالا / یال: موی گردن / کاکل: موی جلوی سر / گویا: پنداری، گویی / خاص: ویژه / **قلمرو ادبی:** چنان چتری: تشبیه / گویی بادبان کشتی است: تشبیه / چون پارچه‌های زیبایی پرنقش و نگار: تشبیه / چونان برگ خزان دیده: تشبیه / لحظه‌ای به سرخی گل: تشبیه / گویا چادری سیاه افکنده: تشبیه پنهان

نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها

صورتگر ماهر



راستی را کسی نمی‌داند که در فصل بهار / از کجا گردد پدیدار این همه نقش و نگار

قلمرو زبانی: را: به معنای «به» / **دانستن:** (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / **گشتن:** شدن (بن ماضی: گشت، بن مضارع: گرد) / **پدیدار:** آشکار / **نقش و نگار:** نقش / **قلمرو ادبی:** قالب: قصیده (چامه)

بازگردانی: به راستی کسی نمی‌داند که این همه نقش و نگار از کجا آشکار می‌شود.

پیام: شکوه بهار.

عقل‌ها حیران شود کز خاک تاریک نژند / چون برآید این همه گل‌های نغز کامکار

قلمرو زبانی: حیران: سرگشته / **کز:** که از / **نژند:** اندوه‌گین، غمناک، سرد و بی روح / **چون:** چگونه / **برآمدن:** بیرون آمدن (بن ماضی: برآمد، بن مضارع: برآ) / **نغز:** عالی / **گل کامکار:** نوعی گل بسیار سرخ و زیبا / **قلمرو ادبی:** عقل‌ها حیران شود: جانبخشی / **واج‌آرایی** «ک»

بازگردانی: خرده‌ها سرگشته می‌شوند که چگونه از خاک تیره و سرد این همه گل‌های رنگارنگ و عالی بیرون می‌آید.

پیام: همه کارها به دست اوست.

چون نپرسی کاین تمائیل از کجا آمد پدید / چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار

قلمرو زبانی: چون: چگونه، چرا / **پرسیدن:** (بن ماضی: پرسید، بن مضارع: پرس) / **کاین:** که این / **تمائیل:** ج تمثال، شکل‌ها و تصویرها / **آمدن:** شدن (بن ماضی: داشت، بن مضارع: دار) / **پدید آمدن:** آفریده شدن / **جستن:** جست و جو کردن (بن ماضی: جست، بن مضارع: جو) / **تصاویر:** ج تصویر

قلمرو ادبی: پرسش انکاری / **تمائیل:** استعاره از گل و گیاهان / **واج‌آرایی** «ن» / **واژه‌آرایی:** کجا، چون / **موازنه** (رشته انسانی)

بازگردانی: چرا نمی‌پرسی که این گیاهان از کجا آمده‌اند و چرا جست و جو نمی‌کنی که این همه تصویر زیبا از کجا شکل گرفته است.

پیام: جستجوی آفریننده جهان.

برق از شوق که می‌خندد بدین‌سان قاه‌قاه / ابر از هجر که می‌گرید بدین‌سان زار زار

قلمرو زبانی: برق: آذرخش / **شوق:** شور، علاقه، هوس / **خندیدن:** (بن ماضی: خندید، بن مضارع: خند) / **هجر:** دوری / **که:** چه کسی / **گریستن:** (بن ماضی: گریست، بن مضارع: گری) / **زار:** سوزناک / **قلمرو ادبی:** برق از شوق که می‌خندد: جانبخشی / **ابر از هجر که می‌گرید:** جانبخشی / **واج‌آرایی** «ق» «ن» / **واژه‌آرایی:** بدین‌سان

بازگردانی: آذرخش از شوق چه کسی این چنین قاه قاه می‌خندد و ابر به خاطر دوری از چه کسی سوزناک گریه می‌کند.



پیام: پدیده‌های طبیعی نشانگر خداست.

کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر / این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار

قلمرو زبانی: کیست: چه کسی است / صورت: نقش، پیکر / صورتگر: نقاش / ماهر: ورزیده / تقلید: پیروی / غیر: دیگری / صورت: نقش / قلمرو

ادبی: صورت: استعاره از پدیده‌های هستی / صفحه هستی: اضافه تشبیهی / واج‌آرایی «ر» / صورتگر: استعاره از خداوند

بازگردانی: نقاش ورزیده چه کسی است که بدون تقلید از دیگران این همه جاندار و گیاه را در جهان آفریده است؟

پیام: صورتگری خداوند.

قائمی شیرازی

خودارزیابی

۱- در بیت آخر شعر «صورتگر ماهر» به کدام یک از نام‌های خداوند اشاره شده است؟ - صورتگر، ماهر، بی تقلید

۲- چه شگفتی‌های دیگری از زندگی مورچه می‌دانید؟ - مورچه‌ها کارهایشان را گروهی انجام می‌دهند. جوان‌ترها از تخم‌ها پرستاری می‌کنند. بعضی‌ها نگهبان شهر مورچه‌ها هستند. بعضی‌ها کارگرند. برخی نیز برای ملکه خوراک آماده می‌کنند. حتی برخی از مورچه در زیر زمین کشاورزی می‌کنند و...

۳- چرا خداوند، در قرآن کریم، انسان را به اندیشیدن در شگفتی‌های خلقت دعوت می‌کند؟ - شگفتی‌های آفرینش نشانه‌ای از توانایی خداست. با اندیشیدن در این شگفتی‌ها به راز آفرینش پی می‌بریم و می‌فهمیم که جهان براساس نظم و قاعده ویژه‌ای آفریده شده است.

۴-

دانش ادبی: ارکان تشبیه

در متن درس، بخشی از شگفتی‌های آفرینش، مانند خفاش، ملخ، مورچه و طاووس، به دقت توصیف شده است.

بهره‌گیری از حواس پنج‌گانه، ما را در درک بهتر زیبایی‌های آفرینش کمک می‌کند. به نظر شما، در توصیف رنگ‌های پر طاووس، کدام حس، بیش از بقیه به کار آمده است؟

با خوب نگرستن به پدیده‌ها و محیط اطراف خود و تأمل در ویژگی‌های آنها به دانش و آگاهی زیادی دست می‌یابیم. دقت در نگاه کردن و خوب دیدن، یکی از راه‌های تقویت

ذهن و توانایی‌های زبان است. برای اینکه توصیف‌ها آسان و دقیق‌تر صورت گیرد، می‌توان از آرایه تشبیه استفاده کرد.

در این درس، امام علی برای بهتر شناساندن زیبایی‌های خلقت طاووس، آن را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است؛ «دُم کشیده طاووس» را به «چتر گشوده» و «بادبان کشتی» و پرهایش را به «برگ خزان دیده» مانند نموده است.



اکنون دقیق‌تر و گسترده‌تر، موضوع تشبیه را بررسی می‌کنیم:

«پره‌های طاووس، مانند دسته گل پر نقش و نگار، رنگارنگ است.»

با اندکی دقت درمی‌یابیم که این تشبیه، چهار رکن یا قسمت دارد:

- (رکن اول) مشبّه «پره‌های طاووس» است که به چیزی تشبیه شده است.
 - (رکن دوم) مشبّه «دسته گل پر نقش و نگار» به «پره‌های طاووس» است که به آن مانند شده است.
 - (رکن سوم) وجه شبه، شباهتی است که بین این دو وجود دارد. آیا می‌دانید شباهت آنها در چیست؟
 - (رکن چهارم) ادات تشبیه واژه‌ای است که شباهت را به «پره‌های طاووس» را «دسته گل» برقرار می‌سازد. در مثال بالا، واژه «مانند» این نقش را دارد.
- گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم حذف می‌شود.

گفت و گو

۱- درباره «شگفتی‌های آسمان» از منابع مناسب، مطالبی را فراهم آورید و آن را در کلاس بخوانید و درباره آن گفت و گو کنید. — به اختیار دانش آموزان

۲- در ابیات زیر «خفاش» و «طاووس» به عنوان نشانه به کار رفته اند؛ درباره مفهوم نمادین هر یک از آنها تحقیق و گفت و گو کنید.

نور خورشید در جهان، فاش است / آفت، از ضعف چشم خفاش است (سنایی)

قلمرو زبانی: فاش: آشکار / آفت: آسیب، بلا

بازگردانی: نور خورشید و نشانه‌های خداوند در جهان آشکار است؛ اما انسان‌های کوردل نمی‌توانند این نشانه‌ها را ببینند.

خفاش: نماد انسان‌های نادان و اهریمنی و دوستار تاریکی

طاووس را به نقش و نگاری که هست، خلق / تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش (سعدی)

قلمرو زبانی: خلق: مردم، آفریدگان / تحسین کردن: ستودن / خجل: شرم‌منده

بازگردانی: مردم طاووس را به خاطر نقش و نگار زیبایش آفرین می‌گویند، ولی خود طاووس از پای زشتش شرم‌منده است.

طاووس: نماد زیبایی و انسان‌های خوش‌سیمای که عیب پنهان نیز دارند.

فعالیت‌های نوشتاری

۱- در متن درس، کلمه‌های ی بیابید که یکی از حروف زیر، در آنها به کار رفته باشد؛ سپس آنها را بنویسید. «ق، غ»، «ث، س، ص»، «ت، ط».

«ق، غ»: غلام — سراغ — چراغ — قدرت — حدقه — عقل — نغز — برق — شوق — قاه قاه — تقلید — غیر



«ث، س، ص»: گوسفند - صحرا - سرگرم - مسافر - سراغ - اسرار - چسبیده - سنگین - سرخ - حواس - داس - جثه - فصل - زمستان - استوار - سایبان - سبزی - خاص - صورتگر - تماثل - سان - صفحه - هستی

«ت، ط»: نمی‌توانم - درخت - بی‌همتا - تاریکی - قدرت - شگفتی - تابان - می‌ترسند - متحد - کشتزار - انگشت - طاووس - استوار - چتر - تشبیه - دسته - تماشا - اطراف - تماثل - تصاویر

۲- ارکان تشبیه را در هر یک از موارد زیر مشخص کنید.

الف) ملخ، دو پای داس مانند دارد که با آنها اشیا را برمی‌دارد.

الف) مشبه: دو پا / مشبه به: داس / وجه شبه: ندارد / ادات تشبیه: مانند

ب) مهربان و ساده و بی‌کینه است / مثل نوری در دل آینه است

ب) مشبه: او [خدا] / مشبه به: نور / وجه شبه: ندارد (روشنی) / ادات تشبیه: مثل

۳- به کمک واژه زیر، یک تشبیه بنویسید، به طوری که همه ارکان تشبیه را دارا باشد.

خورشید: چهره یار من مانند خورشید رخشان است.

۴- شاعر در سروده صورتگر ماهر به کدام پدیده‌های خلقت اشاره کرده است؟ - فصل بهار

بین واژه‌ها، فاصله معینی وجود دارد که به آن فاصله میان‌واژه‌ای گویند؛ رعایت نکردن فاصله مناسب بین حرف‌های یک واژه یا واژه‌های یک جمله، در خواندن آنها ابهام ایجاد می‌کند؛ مانند: ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند. ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند.

روان خوانی: **جوانه و سنگ**

خاک تشنه تکانی خورد و ذرات ریز آن جابه‌جا شدند. **جنب و جوشی** ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون آورد. **جوانه‌ای** در حال به دنیا آمدن بود. **جوانه** تلاش می‌کرد، سرش را از **دل خاک** تیره بیرون بیاورد. ذرات سنگین خاک را کنار می‌زد. دستش را به دانه‌های شن می‌گرفت و خودش را بالا می‌کشید. سرانجام، پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام **سینه خاک** را **شکافت** و سرش را بیرون آورد. **پیش‌پای** **سنگ بزرگی** بر زمین نشسته بود.

جوانه نگاهی به سنگ کرد؛ نفس راحتی کشید و گفت: «آه نمی‌دانی زیر زمین چه قدر تاریک بود!»

قلمرو زبانی: جنب و جوش: حرکت / شکافتن: باز شدن (بن ماضی: شکفت، بن مضارع: شکف) / پیش: جلو / نشستن: (بن ماضی: نشست، بن مضارع: نشین) / **قلمرو ادبی:** خاک تشنه: استعاره / جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت: جانبخشی / **جوانه‌ای در...:** جانبخشی / **سینه خاک:** جانبخشی / **دل خاک:** جانبخشی / **سنگ بزرگی بر زمین نشسته بود:** جانبخشی / در سراسر متن جانبخشی دیده می‌شود.

بعد سرش را بالا آورد و به آسمان نگاه کرد. خورشید نور گرمش را به صورت او پاشید. **جوانه اخم‌هایش را درهم کشید. سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت:** «جوانه عزیز، به سرزمین ما خوش آمدی! سال‌هاست که در این جا **جوانه‌ای** سر از خاک بیرون نیاورده است».

جوانه با نگرانی به اطراف نگاه کرد. سنگ پرسید: «به دنبال چیزی می‌گردی؟»



جوانه گفت: «بله، تشنه‌ام، آب می‌خواهم».

قلمرو زبانی: پاشیدن (بن ماضی: پاشید، بن مضارع: پاش) / نگرانی: پریشانی، دلوایی / **قلمرو ادبی:** اخم: مجاز از ابرو / سنگ لبخندی زد: جانبخشی

سنگ گفت: «این جا سرزمین خشک و بی‌آبی است. تو تنها جوانه‌ای هستی که در این سرزمین بی‌حاصل سر از خاک بیرون آورده‌ای». جوانه دوباره نگاه نگرانش را به اطراف دوخت و لب‌های خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او را بی‌تاب کرده بود. با ناراحتی گفت: «من جوانه کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می‌میرم!»

سنگ گفت: «تو جوانه زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی‌حاصل شادی و طراوت بخشیده‌ای. من برای نجات تو، آب را از هر کجا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می‌کنم».

قلمرو زبانی: نگران: پریشان، دلوایی / دوختن: (بن ماضی: دوخت، بن مضارع: دوز) / نگاه دوختن: خیره شدن / بی‌تاب: بی‌قرار / مردن: (بن ماضی: مرد، بن مضارع: میر) / هستن: بودن / طراوت: شادابی / بخشیدن: دادن (بن ماضی: بخشید، بن مضارع: بخش) / **قلمرو ادبی:** جانبخشی در سراسر متن / باز، بسته: تضاد

جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید، اما اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی‌حال و خسته به خواب رفت.

سنجاقک زیبایی بال زنان از راه رسید. بال‌های ظریف سنجاقک در روشنایی روز می‌درخشید. بالای سر سنگ که رسید، سنگ از زیر بال‌های او آسمان را نگاه کرد. آسمان از زیر بال‌های سنجاقک، آبی‌تر دیده می‌شد. سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید و بعد کنار سنگ روی زمین نشست.

قلمرو زبانی: درخشیدن: (بن ماضی: درخشید، بن مضارع: درخش) / دور و بر: پیرامون / **قلمرو ادبی:** از پای درآوردن: کنایه از «نیروی کسی را گرفتن» / زانوی سنگ: اضافه استعاری

سنجاقک رو به سنگ کرد و گفت: «دیروز، وقتی از این جا می‌گذشتم، جوانه‌ای در کنار تو نبود».

سنگ گفت: «این جوانه زیبا، همین چند لحظه پیش سر از خاک بیرون آورد؛ اما تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده است. اگر آب به او نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می‌میرد. من در جست و جوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات بدهم».

قلمرو زبانی: گذشتن: عبور کردن (بن ماضی: گذشت، بن مضارع: گذر) / **قلمرو ادبی:** از پای درآوردن: کنایه از «نیروی کسی را گرفتن»

سنجاقک گفت: «تو سنگ مهربانی هستی؛ ولی سنگ چه طور می‌تواند به یک گیاه تشنه کمک کند؟»

سنگ گفت: «اگر تو کمک کنی، ریشه خشک این جوانه سیراب می‌شود. من مرداب پیری را می‌شناسم که سال‌هاست در چند قدمی این جا به خواب رفته است. سنجاقک مهربان! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن. به او بگو در نزدیکی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. بگو، اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند».



قلمرو زبانی: سیراب: سیر شده از آب / شناختن: (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / رساندن: (بن ماضی: رساند، بن مضارع: رسان) /

قلمرو ادبی: مرداب پیر: استعاره و جانبخشی

سنجاقک به هوا پرید. بال‌های توری اش را تکان داد و فریاد زد: «من برای جوانه آب می‌آورم.»

جوانه با شنیدن اسم آب، چشم‌هایش را باز کرد و سرش را بالا آورد و سنجاقک را، تا زمانی که در افق از نظر ناپدید شد، نگاه کرد. بعد جوانه لبخند غمگینی زد. نور کم رنگ شادی، در قلبش جان می‌گرفت. با خوش حالی و امید دوباره سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و چشم‌هایش را بست.

قلمرو زبانی: پریدن: (بن ماضی: پرید، بن مضارع: پر) / آوردن: (بن ماضی: آورد، بن مضارع: آور) / نظر: چشم / گرفتن: (بن ماضی: گرفت،

بن مضارع: گیر) / گذاشتن: نهادن (بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار) / بستن: (بن ماضی: بست، بن مضارع: بند) / **قلمرو ادبی:** نور شادی:

اضافه تشبیهی / جان گرفتن: کنایه از «نیرو گرفتن» / زانوی سنگ: اضافه استعاری

سنگ با بی صبری در انتظار بازگشت سنجاقک بود. گاهی چشم‌هایش را می‌بست و به فکر فرو می‌رفت. به سبزه‌ها و جوانه‌های بی شماری فکر می‌کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیا می‌آیند.

هوا گرم‌تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیش‌تر بر سینه زمین پهن می‌کرد. در اطراف سنگ، همه چیز آرام بود. تنها گاهی بوته‌های خار تکانی می‌خوردند و یا صدای خزیدن حشرهای بر زمین گرم، به گوش می‌رسید. سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم‌هایش را بر هم گذاشت و آرام آرام به خواب رفت؛ اما ناگهان از دنیای خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشه تشنگی جوانه، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سنگ در انتظار بازگشت سنجاقک، لحظه‌ها را می‌شمرد.

قلمرو زبانی: خزیدن: (بن ماضی: خزید، بن مضارع: خز) / رسیدن: (بن ماضی: رسید، بن مضارع: رس) / گذاشتن: نهاد، رها کردن (بن ماضی:

گذاشت، بن مضارع: گذار) / شمردن: (بن ماضی: شمرد، بن مضارع: شمر) / **قلمرو ادبی:** چشم در «چشم‌هایش را می‌بست»: مجاز از پلک /

سینه زمین: اضافه استعاری / چشم در «چشم‌هایش را بر هم گذاشت»: مجاز از پلک

سنجاقک بال‌زنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی، آن طرف‌تر، گیاه کوچکی از تشنگی مرده بود. دست‌های گیاه به طرف مرداب دراز شده بود؛ مثل این بود که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌خواسته چیزی به مرداب بگوید.

سنجاقک به مرداب که از زندگی آرام و یک نواختش راضی بود نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بال‌هایش را به هم زد و روی یکی از نی‌های درون مرداب نشست و آن را تکان داد.

مرداب حرکتی کرد و با ناراحتی گفت: «چه کسی می‌خواهد خواب راحت را از من بگیرد؟»

قلمرو زبانی: آسوده: بی خیال / گفتن: (بن ماضی: گفت، بن مضارع: گو) / یک نواخت: فاقد تغییر یا تنوع / راضی: خرسند (هم آوا؛ رازی:

بازخوانده به «ری») / **قلمرو ادبی:** قلبش فشرده شد: کنایه از اینکه «دلش گرفت»



سنجاقک گفت: «دوست من! در چند قدمی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند.»

مرداب اخم‌هایش را درهم کشید و گفت: «من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیه خواب‌های خوشم را ببینم!»

سنجاقک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرو رفته بود. همه جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی صدای بال زدن پرندهای سکوت تلخ مرداب را می‌شنید.

سنجاقک به هوا پرید و بال زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند. لب‌های خشک جوانه با دیدن سنجاقک به خنده باز شد و با خوش حالی گفت: سنجاقک مهربان! برایم از مرداب بگو. از سرسبزی و آب بگو. آیا مرداب قبول کرد خودش را به من برساند؟»

قلمرو زبانی: طراوت: شادابی / **قلمرو ادبی:** اخم: مجاز از ابرو / اخم‌هایش را درهم کشید: کنایه از «ناراحتی و خشم نشان دادن» / لب: مجاز از دهان (لب‌های جوانه باز شد.) / لب‌های جوانه: اضافه استعاری

سنجاقک گفت: «اگر مرداب راه می‌افتاد و بر زمین جاری می‌شد، دیگر مرداب نبود، جویبار بود، یا رودخانه قشنگی بود که طراوت و سرسبزی را به این دشت بی حاصل به ارمغان می‌آورد، اما مرداب گفت که طراوت و سرسبزی را دوست ندارد.»

سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینه آبی آسمان، پرندهای در پرواز بود. پرندۀ آن قدر بالا بود که مثل نقطه سیاه کوچکی به نظر می‌رسید. سنگ با نگاهی غمگین او را دنبال کرد. بعد آهی کشید و با ناامیدی گفت: «بله، مرداب طراوت و سرسبزی را دوست ندارد. مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست ولی قلبش از سنگ است. دل مرداب حتی از بدن من هم سخت‌تر است. او خشک شدن جوانه‌ها و گل‌ها را می‌بیند؛ اما دستش را برای نجات آن‌ها دراز نمی‌کند.»

قلمرو زبانی: راه افتادن: حرکت کردن / جویبار: جوی بزرگ / ارمغان: ره آورد، سوغات / قدر: اندازه (هم آوا، غدر: نابکاری، خیانت) / **قلمرو ادبی:** زمینه آسمان: اضافه تشبیهی / مثل نقطه سیاه کوچکی: تشبیه / جویبار و رود و دریا: تناسب / قلبش از سنگ است: کنایه از اینکه سنگدل است؛ جانبخشی

جوانه با ناامیدی سرش را پایین انداخت. اندوه زیادی در قلب کوچکش لانه کرده بود. تشنگی داشت کم کم او را از پای در می‌آورد. اندوه بزرگ جوانه، سنگ را هم آزار می‌داد.

حشره کوچک با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را در میان شاخه‌های یک بوته خار پنهان کرد. سنگ، به نقطه‌ای که حشره در آن جا پنهان شده بود، خیره شد. بعد سرش را بالا آورد و به بوته خار نگاه کرد. بوته خار با تعجب گفت: «چرا این طور به من خیره شده‌ای؟»

قلمرو زبانی: گذشتن: عبور کردن (بن ماضی: گذشت، بن مضارع: گذر) // طور: گونه (هم آواگونه، تور: دام) / **قلمرو ادبی:** اندوه ... لانه کرده بود: استعاره پنهان / از پای در آوردن: کنایه از «نیروی کسی را گرفتن»

سنگ به خود آمد و گفت: «ای بوته خار! تو همیشه سرسبزی. بگو که برای ادامه زندگی آب را از کجا به دست خواهی آورد؟»

بوته خار گفت: «آب را برای چه می‌خواهی؟»

سنگ، جوانه را که بی حال و ناتوان بر زمین افتاده بود، به بوته خار نشان داد و گفت: «این جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. چگونه می‌توانم ریشه خشک او را سیراب کنم؟»



بوته خار گفت: «سال‌هاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده است. در این زمین خشک نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه‌ای. ما بوته‌های خار، با ریشه‌های بلندمان آب را از دل زمین بیرون می‌کشیم. در این زمین خشک، گاهی جوانه‌ای سر از خاک بیرون می‌آورد؛ ولی از تشنگی می‌میرد. تشنگی، جوانه تو را هم از پای در می‌آورد».

قلمرو زبانی: خار: (هم آواگونه، خوار: پست، فرومایه) / گوارا: زودهضم و دلنشین، از فعل «گواریدن» / چشیدن: (بن ماضی: چشید، بن مضارع:

چش) // **قلمرو ادبی:** به دست آوردن: کنایه / جویباری، رودی و چشمه: تناسب / دل زمین: اضافه استعاری

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشه مرگ جوانه، دلش را به درد آورد. جوانه که از تشنگی بی تاب شده بود، با ناامیدی خودش را به این طرف و آن طرف می‌کشید. ریشه کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هر سویی می‌فرستاد. خورشید سرش را به سینه آسمان تکیه داده بود و گرم‌تر از همیشه می‌تابید. جوانه به سختی نفس می‌کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می‌کرد.

جوانه آرام آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست. قلبش فشرده شد. چشم‌هایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند. چشم‌های جوانه نیمه باز بود و آخرین نگاه‌های خود را در جست و جوی آب به روی خاک می‌فرستاد. دیگر جوانه همه جا را تیره و تار می‌دید. تاریکی هر لحظه بیش‌تر می‌شد؛ اما در لحظه‌ای که تیرگی می‌خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دل‌پذیر و گوارایی را در ریشه اش احساس کرد. سرش را بالا آورد و فریاد زد: «آب! بوی آب می‌شنوم!».

قلمرو زبانی: فشردن: (بن ماضی: فشرده، بن مضارع: فشر) / فرستادن: (بن ماضی: فرستاد، بن مضارع: فرست) / تابیدن: (بن ماضی: تابید، بن

مضارع: تاب) / انگار: پنداری / **قلمرو ادبی:** دل در «دل را ... آورد»: دل مجاز از وجود / دل زمین: اضافه استعاری / سینه آسمان: استعاره،

جانبخشی / دل سنگ: اضافه استعاری / بوی آب می‌شنوم: حس‌آمیزی

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشم‌هایش گریخته بود و او همه چیز را به روشنی می‌دید. جوانه به زمین خیره شد. آب پاک و درخشانی زیر پایش بر زمین دشت جاری بود. آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی.

جوانه، با بهت و حیرت به این آب دل‌پذیر و خنک نگاه کرد. ریشه اش را به دست جریان آب خنک سپرد و برگ‌های کوچکش را در آب شست. خاک تشنه، آب را با دل و جان می‌مکید.

جوانه با تعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمه این آب دل‌پذیر را پیدا کند اما ناگهان بر جای خود خشکش زد: سنگ شکافته شده بود و از قلب او، چشمه پاک و زلالی می‌جوشید.

قلمرو زبانی: گریختن: فرار کردن (بن ماضی: گریخت، بن مضارع: گریز) / بهت و حیرت: متحیر شدن، شگفتی / دل‌پذیر: دلپسند / سپردن:

واگذار کردن (بن ماضی: سپرد، بن مضارع: سپار) / شستن: (بن ماضی: شست، بن مضارع: شو، شور) / مکیدن: (بن ماضی: مکید، بن مضارع:

مک) / شکافتن: (بن ماضی: شکافت، بن مضارع: شکاف) / جوشیدن: (بن ماضی: جوشید، بن مضارع: جوش) / **قلمرو ادبی:** تیرگی از برابر

چشم‌هایش گریخته بود: جانبخشی / با دل و جان: کنایه از با همه وجود



۱- درباره ارتباط محتوایی این داستان با مصراع «از محبت خارها گل می‌شود» توضیح دهید. داستان پیرامون جانفشانی و از خودگذشتگی است. کشمکش اصلی داستان میان سه نقش آفرین است: گیاه، مرداب و سنگ. سنگ و مرداب بر سر زندگی در کشمکش اند. مرداب مرگ آفرین است و سنگ جانبخش. سرانجام سنگ، جان خود را می‌فشانند تا به گیاه جان ببخشند.

۲- به نظر شما چه عواملی سبب گردید، از دل سنگ، چشمه پاک و زلال جاری شود؟ به این دلیل که در دل سنگ، مهر، جانفشانی از خودگذشتگی و دیگر دوستی موج می‌زد.